از نظربازی فرو چشم سخنگو گردد / پرده خواب شود فرش رم آهو گردد
چهره خونابه فشان گر شود آئینه رنگ / غنچه دل شکنی دران حلقه گیسو گردد
میشود تیره ز باد کهن این سینه دل / گذرش سبزه زنگار به نیرو گردد
گیست آهم که شود باعث آزرم گهر / میشود آب که در چشم تر زنو گردد
طی شود در نفس زنده کی آسیا چو حباب / سر هر کس که درین بحر لب جو گردد
دفتر بیجا است گرانبار به دل ارباب سخن / که دماغ قلم آشفته بیگفتگو گردد
صیقلی ساز دل تیره خود را صائب / که دو چشم رو چو شود آئینه یکرو گردد

در غبار خط دهان تنگ او گم شده ماند / دیده‌ور نادیده و نادیده‌ها در دیده ماند
گرد اگر سیمین بر از پیراهن یوسف بر این / از لطافت پیکر او از سیمتن پوشیده
نقش را بر دیده اثر شیون بود لعل جمیل / چهره‌دار مکه چون عکسی رخش در دیده
طاق ابروی تو تا بت منعار بتکده‌ها / روی ما از قبله اسلام بر گردیده
یک شود تمثال در آفتاب گریستن / دفتر مستی خونشکه زیر پا رفته در غلطیده
بینشیم بگو زمین از قیامت منفعل / کز گرانی جان ما در جسم نا سنجیده ماند
غیرت مانع بود با ظلم ما که شکایت در زبان / تا قیامت در هم این نامه پیچیده ماند
عمر کوته را کند از کوی صائب گر دراز / گرد باد رجا ز فیض دامنش برچیده ماند

دولت چون هست باقی از یاد رفته باشد / خوابی که از خیالت از یاد رفته باشد
از جمع و خرج هستی چیزی حاصلی ندارم / اوراق زندگانی بر باد رفته باشد
از امتداد هجران ترسی که دارم این است / کز یاد او حساب امید رفته باشد
بر عمر رفته افسوس روشندلان ندارند / خرم چو باغ کز گه بر باد رفته باشد

دلم

دیده از عیب کسان در خواب خود محمل کنند / چون رسد نوبت به عیب خود نظر احول کنند
باعث زنگین دیوان نخستین میشود / خنده از اشک پشیمانی اگر حنظل کنند
کوته اندیشیست مزن تا دل هر کار را / در مآل کارها اندیشه از اول کنند
ورد بسیار دارد باس نگهداشتن / شانه از زلف دراز تهاز صندل کنند
مشرق خورشید تابان میشود صائب چو صبح / سینه خود را به نور صدق اگر صیقل کنند

خانه دل با صفا از نظر بسته بود / فیض در کعبه مجاور ز در بسته بود
دیده بر بند ز دیدن باغ چو بادام که مغز / یکی از دیدنگیان نظر بسته بود
بسته از دیده روان زاغ از گلستان سفر / توشه در راحله تا کمر بسته بود
غنچه خسیس بستن گل است اینجا بلبل را / فتح در گره بال و پر بسته بود
جز دل هر که زغربت کند عشق [illegible] / بسته قفل که کلیدش ز در بسته بود
قرب اگر میطلبی پاس نظر دار که باز / بر سر دست شهان از نظر بسته بود
چرب نرمی دل شیر بند و نهان دارد گرم / شیر را حکم روان بر شکر بسته بود
میشود از لب خاموش دل از خامش گویا / جوش می در دل خم از سر بسته بود
مغز از لفظ متین قدر و بها میگیرد / قیمت آب گهر در گهر بسته بود
بلبل از خرده افشانی گل زر نگرفت / عشق آزاد ز نقد از زر بسته بود
قسمت ما نخورد سخت شد از روی گشاد / سنگ هر چند شرار از در بسته بود
هر گرا سیر مقامات بود در خاطر / به که پیوسته چو نی با کمر بسته بود
فیض در غنچه مستور ز گل بیشتر است / صائب از حلقه بگوش ان در بسته بود

خط شبرنگ از آن لعل لب گلرنگ میبالد / ز نبش افتاده شوخ این سبزه از سنگ میبالد

Copyright © King Saud University